

دوستان عزیز سلام. مدتی که کار نقد داستانها رو در وبلاگ شروع کردیم. عده ای از دوستان معتقدند که باید صبر کنیم تا داستانها تموم بشه اما در صحبتی که با چند تا از نویسنده های کتاب هفتم داشتم اونا معتقد بودند که با نقد زودتر از موقع داستان میتونن اشتباهات داستانشون رو تصحیح کنن. و نقاط ضعف خودشون رو تقویت کنن. با شرکت در نقدها به رفع نقاط ضعف ما کمک کنید. بعد از داستان جدال دو وارث و خاطرات لوسیوس این هفته نوبت به داستان طلسم نابخشودنی از سهراب عزیز میرسه (متظر نقدهای شما عزیزان هستیم). برای نقد بعدی داستان سنگهای شش گانه از داداش هرمیون رو در نظر داریم. که بعد از نقد داستان سهراب به اون هم میرسیم.

داستان طلسم نابخشودنی سهراب عزیز وارد فصل بیست و نهم خودش شده و تا بحال همگی به خوبی متوجه نکاتی در اون شدیم. ضمن تشکر از تلاش سهراب جون برایش آرزوی موفقیت میکنم.

سبک نوشتاری داستان خوب و تقریبا قویه اما مشکلی در اون هست که در اکثر داستانهای هفتم دیده میشه اونم اینکه قسمت هایی از اون شباهت زیادی به یکی از داستانهایی که خوندم داره که متاسفانه اسمش یادم نیست (تا حالا سی و هفت تا داستان هفت کشف کردم پس حق بدین اسمش یادم بره)

البته این به معنی تهمت یا افترا به این دوست عزیز نیست اما واقعیت اینه که خوندن داستانها در ناخودآگاه ذهن ما تاثیر میذاره و باعث میشه سهوا قطعه هایی از داستانهای دیگران رو استفاده کنیم.

دوم اینکه در این داستان هری کمی عجیب شده. مثل اکثر داستانهای هفت شخصیت هری کاملا عوض شده. مثلا موقع خروج از خونه ی دورسلی ها هر چقدر هم هری از آنها ناراحت باشه و حتی اینکه به سن قانونی رسیده نمیتونه اونا رو جادو کنه و بهشون صدمه بزنه. (مشنگ آزاری)

این کار بیشتر در تخصص افراد ولدمورته نه هری که نصف دوستانش مشنگن. حالا هر چقدر هم از اون ها ناراحت باشه. به دو دلیل نمیتونه این کارو بکنه: اول اینکه این کار غیر اخلاقیه

دوم اینکه با قانون حمایت از مشنگها مغایرت داره (ماجرای مارولو گانت) و هرچند دورسلی ها از جهان جادویی خبر دارن اما وزارت خونه میتونه هری رو به خاطر این کار مجازات کنه.

نکته ی بعدی اینکه هری به سادگی در مقابل کشته شدن خانواده ی دورسلی (تنها وابستگانش) به دست ولدمورت بی تفاوتی و فقط به فکر فرار خودش است (ترسو و قدر شناس) و فقط یک لحظه در خانه ی ویزلی ها بیاد آنها میوفتد که چندان مهم نیست. انگار شلغم بودن.

چهارم: ولدمورت از محافظت هری توسط محفل اطلاع داره و مطمئنن محفل هم میدونه جادوی محافظ در روز تولد هری از بین میر پس طبیعتا محافظت رو بیشتر میکنه. در نتیجه ولدمورت اگه بخواد هری رو بکشه با توجه به تجربیاتش تنها نمیره اونم با کی؟ دمباریک؟ در حالیکه اطراف خونه هیچ نگهبانی برای حفاظت از هرییا جلوگیری از فرار اون وجود نداره!!! بلاخره یا محفل خیلی بی خیاله یا ولدمورت خیلی احمق.

خلصه بودن وقایع داستان از مشکلات دیگه ی اونه یعنی در طی چند خط هری به دنبال اولین جاودانه ساز وارد خونه ی والدینش میشه ،ظرف چهار خط از سد موانعی از قبیل دیوانه ساز (لولوخورخوره) ،ابوالهول و ...میگذره.

بلا تریکس رو با اون همه مهارتی که در جادوی سیاه داره میکشه و اسنیپی رو که در کتاب شش به خوبی از قدرتش با خبر شدیم ...و به خونه ی ویزلی ها برمیگرده. این ماجرا میتونست با توصیفهای قوی ،هیجان انگیزتر بشه و به زیبایی داستان اضافه کنه.

صحبتها و گفتگو ها در داستان کاملا خلاصه است و بدون توصیفه. در واقع شخصیتها حرف میزنن که چیزی گفته باشن.

از نظر من سهراب میتونست با تلاش بیشتر بهتر بنویسه. عکس العمل هریدر مقابل مرگ دوستانش و اعضای محفل یه کم عجیب و غیر واقعی بود. مثلا موقع مرگ رون یا مودی... موقع مرگ مودی تنها یه جمله میگه: هیچ وقت درست نشناختمش. بعدشم میره سراغ رون... انگار نه انگار... درسته که رئیس محفل باید قوی باشه اما نباید بی احساس هم باشه. بعدش هم به نظر من یه کم عجیبه که ولدمورت چیز بزرگی مثل تخت ریونکلاو رو جاودانه ساز کنه. چیزی که هم تو چشم میاد و هم گم شدنش از هاگوارتز طبیعی نیست. بهنظر شما ولدمورت که شی ی کوچیکی مثل یه انگشتر رو جاودانه ساز میکنه که کمتر جلب توجه میکنه میاد حالا یه تخت رو جاودانه ساز کنه...

داستان اساسی . رمانتیک شده بود

هری یهوشد معلم با اینکه به نظر من هری تو کتاب هفت بسیار زیاد آموزش خواهد دید شما خیلی بی حوصله داستان مینوشتن چون مرگ اسنیپ و مودی میتونست خیلی جراب تر و احساسی تر باشه با توجه به اینکه اسنیپ بی گناه بود.

مرگهای زیاد داستان از نقاط ضعف اونه که آدم یه جا دلش میسوزه اما یه جا واقعا دلش خنک میشه. بابا من تو داستاتم هفت نفر رو کشتم اما نه اینجوری.... در مرگ سیریوس یا دامبلدور هری چی کشید؟ مرگه جینی یا رون کجا و جالبه وقتی رون میمیره هری با خودش میگه تنها پشتیبانمو از دست دادم پس محفل و بقیه چیکاره ان. دامبلدور و سیریوس هم قبلا هویج بودن؟

اینکه تو فقط میگذاری خواننده برای خود هری یعنی برا مرگ هری ناراحت بشه فقط برای پسر برگزیده. در حالیکه مرگ رون یا جینی میتونست به صحنه ی احساسی جالبی تبدیل بشه و یه کم هم اشکناک.

اخرم خودت تک تک تیرار گفتی و فقط گفتی مدیر عوض شد پس مک گونگال چی شد؟؟ کار محفل و بقیه به کجا کشید؟

هری به سادگی با مرگ رون و جینی کنار میاد. یه کم عجیبه. البته من که داستاتم سر تا پا غلط دیکته ایه نباید اینو بگم چون مال خودم خیلی بدتر از اونه که مال دیگران رو نقد کنم. به هر حال سهراب عزیز زحمت خودشو کشید و طبق چیزی که گفت کمبود وقت باعث شد نمونه اونطور که میخواد داستاتش رو تموم کنه

سهراب چون خسته نباشی و امیدوارم در کارهای بعدی خودت موفق باشی (جهت انتقام گیری دو هفته دیگه داستان منو نقد کن)

خب حالا نقدهای دوستان در وبلاگ خودم و وبلاگ هرمیون

نویسنده: sara

پنجشنبه 19 مرداد 1385 ساعت: 17:32

سلام:

با تشکر و خسته نباشید به داداش عزیز که برای پر بار بودن این خانه بسیار زحمت می کشد . می خواستم را جع به داستان طلسم نابخشودنی نوشته سهراب عزیز نظری بدهم . اول از همه بابت زحمتی که

برای داستان کشیدید تشکر می‌کنم و امیدوارم با پشت کار به روند نوشتن ادامه بدهید. مقدمه داستان بسیار زیبا و طبیعی نوشته شده و این نشان می‌دهد که اگر کمی پشتکار و البته مقداری صبر و تأمل بکار ببرید مسلماً داستانها و یا نوشته های بعدی که امیدوارم از شما هر چه زودتر بخوانیم نثر زیباتری پیدا خواهد کرد.

دوست عزیز من سررشته ای طولانی در نوشتن ندارم ولی یک چیز را برای نوشتن خیلی خیلی لازم می‌دانم تأمل و گاهی حتی حاشیه روی در داستان یک نیاز است. اختصار لحظات داستان و همیشه در یک روند رو به جلو حرکت کردن خوب است این نشان از این موضوع دارد که تمرکز زیادی برای نوشتن بکار ببرید و برای همین داستانتان تأثیرگذار می‌شود اما گاهی توضیح و توصیف صحنه ها و لحظاتی که شاید در مسیر اصلی نیستند برای خواننده بسیار زیبا است. البته مراد از خواننده اینجا فقط خودم هستم چون ممکن است نظر دوستان دیگر در این مورد با من کاملاً متفاوت باشد.

غم و تنهایی و همان روابط انسانی که خودتان در مقدمه اشاره کردید که وارد داستان هری پاتر شده نه تنها باید با کلماتی مثل اینکه: (( فلانی خیلی خیلی ناراحت و در فکر بود. )) منتقل شود بلکه باید صحنه و یا مکان و یا کاری را توصیف کرد و به خواننده این اجازه را داد که فکر کند از این صحنه چه برداشتی می‌کند مثلاً می‌توان هم جمله بالا را در داستان نوشت و هم می‌توان برای خواننده صحنه ای آشنا را توصیف کرد بدون اینکه حتی کلماتی مثل ناراحتی و تفکر را بکار برد. من عمیقاً مطمئنم که اختصار داستان شما در بعضی از این موارد به خاطر تمرکز بالایی شما بر اصل موضوع است و رساندن کار به نقطه سرانجام. اما به قول دوستی به کجا چنین شتابان؟

نوشته شما بسیار زیبا است کمی صبر و یا حتی برگشت به حالات و روحیات شخصیت‌های داستان می‌تواند بار عمیق داستانتان را بسیار بیشتر و آن را در ذهن ماندگار تر کند.

امیدوارم که باز هم با همین پشتکار به نوشتن ادامه دهید و متشکرم که داستانتان را در اختیار ما قرار دادید که از لذت

نویسنده: مهدی love هرمی

شنبه 21 مرداد 1385 ساعت: 13:7

سلام سهراب خان عزیز  
داستانتون بسیار زیبا بود و با سرعت بالایی ارائه شد که این از امتیازات این فن فیکشن بود  
میخواستم نظرم را در مورد پایان این مجموعه بیان کنم  
بسیار خوب \*

هیچ مشکلی با کشته شدن جینی و رون نیست!!!!!!  
در مورد عشق هرمیون به هری که من باید بگم بسیار جالب و ایده خوبی بود ولی یکم زیادی براحتی بیان شد  
یکم عاشقانه تر میگردین زیباتر میشد  
و در ضمن هری بسیار راحت این موضوع رو پذیرفت یکم شکه میشد بهتر بود در کل منظورم اینه که هیجان این داستان تو این فصل کم بود!!!!!!  
در مورد کشته شدن هری:  
خوب اول از همه اینکه واقعا بسیار بسیار راحت هری و ولدمورت از بین رفتن (مردن) جسارت نباشه قسط اینکارم ندارم  
ببینید با یک نظر براحتی میشد فهمید که شما یا حوصله نوشتن این 2 فصل پایانی رو نداشتین یا برای پایان داستان اهمیتی قائل نمی‌شدین  
ولی برای ما یا حداقل من این خیلی حائز اهمیت بود که پایان داستان چطور تمام میشه  
نمی‌دونم شما که برای نوشتن این داستان زحمت فراوان کشیدین چطور حاضر شدین این پایان رو برای داستانتو انتخاب کنین مردن هری بعد از این همه مشقت و زجر بی پایان اونم به این سادگی (مرگ تدریجی یک ایده قدیمی!!!!!!)  
به نظر من شما قادر هستین یک پایان بسیار زیباتر و جالب تر از اینکه چند نفر در گوشه کنار کشور یک روزنامه رو بخونن بنویسید  
تلاش تون رو بکنید من که مشتاقانه منتظر فصل 28 و 29 دیگر هستم و مطمئنم که خیلی ها هم چشم انتظار یا امید وارن که پایانی دیگر را از قلم توانای شما شاهد باشن  
دوست دار شما مهدی

نویسنده: هانی

جمعه 20 مرداد 1385 ساعت: 13:25

سهراب داستانتان نسبت به داستان رو لینگ کم بود و محتوایش زیاد نبود میشه گفت خوب بودسهراب نباید در اخر هرمیونو تنها قرار میداد شاید داشت از گفته جی کی استفاده میکرد نمی‌دونم ولی در اخر خیلی بد تموم شد 🙄

نویسنده: شاه پاتر

جمعه 20 مرداد 1385 ساعت: 13:38

داستان سهراب از حد معمول کمتر بود.  
به علاوه اگر روزها را بیشتر توصیف می‌کرد بهتر بود چون گاهی اوقات می‌نوشت: روزها گذشت و گذشت تا یک هفته شد و بهد گذشت و گذشت تا پنجشنبه شد(فصل 24 صفحه 4)  
در کل داستان جالبی بود.

سلام متاسفانه من از داستان آقا سهراب خوشم نیامد  
 1- به دلیل اینکه فصلها خیلی کوتاه بود  
 2- این داستان تقلیدی کامل بود از یک داستان دیگه که قبلا در سایت هاگوارتز خوانده بودم مانند : خودکشی اسنیپ بوسیدن رون و هرمیون که بعد به هری می گن به کسی نگینا بودن نامه در کتاب فروشی حالا در آن داستان نامه در داخل دیوار جا سازی شده بود رفتن به غار که در داستان اول هم بود یعنی متاسفانه آقا سهراب آن داستان را یک بار دیگه بازنویسی کردن

یه مشکل داستان سهراب از نظر من تقلیده .مثلا ما دو فصل یازده افرادی به نام پراسدیوم پردازها داریم که میتونن ذهن رو بخونن.نامرئی بشن و اشیائ نامرعی رو ببینن و ...این جملها شباهت زیادی به ذهن پردازان در داستان آرن آرانی نداره؟.مرگ اسنیپ خیلی بی مزه بود.اگه به هری ثابت شد اسنیپ بی گناهی چرا میخواست اونو به آزکابان بفرسته؟ اگه اسنیپ میخواست به هری کمک کنه چرا خودشو کشت.بهچیز دیگه یه گله مرگخوار میریزن تو قلعه و درگیری پیش میاد اونوقت محفل از غیب مطلع میشه بدون اینکه هری که رئیس بدونه.مک گونگال هم همه چیزو به عهده ی هری میداره و میره دنبال چهار تا بچه؟ هری هم بجای مبارزه با مرگخوارا وسط درگیری بدون اینکه دیده بشه اسنیپ رو تعقیب میکنه....یه کم عجیبه.  
 من نمیخوام زحمتهای سهراب رو نادیده بگیرم اما اون میتونست بهتر بنویسه.مطمئنن اگه فصلها رو دیر تر میداد و بیشتر روشون کار میکرد داستان بهتری میشد.

یه کم عجیبه .اکثر کارهای هری در داستان به برنامه های درسی با کلاسها خلاصه میشه.صبح یه ورد به سال اولیها ،ظهر به دومیا و ... هری تو این داستان چیکارس؟ حتی رابطه اش با دوستانش بیشتر رئیسماآب شده.  
 یه چیز دیگه بلاجر همون توپ بازدارندس. کوافل همون سرخگونه. که در داستان مدام اشتباه شده .سهراب میتونست خیلی بهتر از اینها بنویسه به هر حال کارش نسبت به داستان بعضی از دوستان خیلی خوب بود.امیدوارم موفق باشه